فصل چهارم : ارتکاز:عوامل؛موانع

- عوامل شکل گرفتن ارتکاز:
- عامل فعّال شدن ارتکاز:
- عامل کشف ارتکازات:
- مانع فعلیّت ارتکاز:

عوامل شکل گرفتن ارتکاز:

۱.تحلیل موضوعی

چرا هزار تا دلیل از یک گوینده حکیم،یک نظام فکری افاده میکند ؟ به دلیل اینکه هزار تا دلیل، یک مدلول نقطه‌ای ندارد. مدلول ِجملات منفرد،تحلیل میشود، تحلیل موضوعی.این هزار تا دلیل در موضوعاتشان،حیثیات ِتناسب ِحکم و موضوعشان، حیثیات حکمشان،مشترکات دارند. ذهن که میخواهد این ها را درک کند ولو به صورت ناخودآگاه،تحلیل میکند؛درست است که یک جمله برای او گفتند، اما در ذهن موضوع را میبیند، محمول را میبیند، تناسب حکم و موضوع را میبیند،اینکه شارع برای موضوع چه حکمی آورد و چه کار کرد را تحلیل میکند. خدای متعال در ضمیر ناخودآگاه او،این را برایش قرار داده که این مفردات را تحلیل کند. در تحلیل به یک مفاد جمعی میرسد. میگویی کسی که این هزار تا جمله را گفته نظام فکری‌اش این است،نظام تقنینی او این است.

تحلیل طبقات لسانی ادلّه

ببینید وقتی یک دلیل منفرد میآید میگوید که این کار حرام است، همین دلالت بر حرمت را تحلیل کنید. یعنی میگوید مبادا انجام بدهی. خب وقتی میگوید مبادا انجام بدهی، یک مدلولش این است که پس بر تو واجب نیست. شارع نگفته حتماً باید انجام بدهی. این ها نکات بسیار مهمی است. یعنی وقتی میخواهد عده‌ای از دوال، پیکره را بیاورد به یک مدلول منفرد نمیرود او را بیاورد که دارد میگوید حرام است. از آنکه وقتی گفت حرام است این را میفهمند خلاصه که پس واجب نیست. این را که فهمیدیم. امّا حالا حرام است یا نیست؟ گاهی میآید به مکروه ختم میشود، به مباح ختم میشود؛ عدم الوجوبش معلوم شد.

موسیقی و ای دا

عده‌ای میگویند: موسیقی، شما را به خدا میرساند؛ زیاد میگویند. شارع کاری کرده که هیچ کس نتواند بیاید بگوید در شرع موسیقی، واجب است. شما واجب است وقتی نماز میخوانی بنوازی و بخوانی. ببینید چه کار کرده؟ یعنی طوری است ولو بیاید موسیقی را مستحب بکند، اما به عنوان یک مناسک شرعی جا بیندازد، نمیشود. یعنی چه؟ یعنی متدینین ارتکازی دارند، ارتکاز رده بالا که نمیشود با آن در بیفتی. آن این کار را کرده خود شارع.

۲.طبقه بندی بیانات شارع

یکی از مبدأهای مهم تحقق ارتکاز، این است که خود ذهن، بیانات ِگوینده‌ی حکیم را وقتی میخواهد به آن نظم بدهد، طبقه‌بندی میکند-خودش هم شاید متوجه نیست- اما طبقه‌بندی میکند و این طبقه‌بندی بسیار مهم است. وقتی ذهن ناخودآگاه ،روایات معصومین را دسته‌بندی میکند، روایات فضیلت اوّل وقت را در یک رتبه‌ای قرار میدهد که هر چه هم بعدش بیایند بگویند فلان وقت، فضیلت، نمیتوانند با آن درگیر شوند.

به خاطر چندین مطلب که مثال ًیکی سادهترینش این است که ملاحظههای جعل حکم که در تأخیر هست، برای او خیلی واضح نیست. اما اوّل وقت و فضیلتش ملاحظهی شارع در آن روشن است. لذا آن جایی که خوب، خودش وجه کلام مولا را سر در میآورد، در تصمیمگیری آن را که برایش واضح است مقدم میدارد. مثل فقها؛ در قواعد چه کار میکنند؟ میگویند ضابطه فقهی برای ما واضح است، اینجا نص آمده، نقتصر علی موردهِ. یعنی چه؟ یعنی اینجا سر در نمیآوریم. اصال ًمن عرض میکنم نقتصر علی موردهِ یعنی فقیه در ذهنِ ناخودآگاه، یک واضحاتی دارد که آنها جلو است، مورد مشکوک را میگذارد آن ردههای بعد.

۳. اعمال شرعی

ارتکاز، نه اینکه سخت[1] نیست و مربوط به امور روانی است، قواعد تشخیصِ ماهویاش، مرارتبش و طبقهبندیاش به این زودیها صورت نمیگیرد. اوّل باید ضوابط کلی امور روانیِ دیگر را پیدا کنیم.

درجات اشتدادی ارتکاز؛شؤونات ارتکاز

یکی از چیزهایی که در ضوابطِ ملکاتِ نفسانی است، این است که ملکه، واقع ًدرجات دارد. ارتکاز، گاهی است مربوط به یک شأن واحد است که اشتداد و ضعف دارد.

غیر از اینکه ملکه، درجاتِ اشتداد و ضعف دارد، یک جور درجات دیگری دارد که نمیتوانم با آن تصوری که الآن دارم، اسمش را اشتداد و ضعف بگذارم. ببینید بعضیها هستند که در محیط فارسی آمدند، الآن هر کاری کنند نمیتواند فارسی حرف بزند. اما فارسها که حرف میزنند ،کامال ًمقصود را میفهمد. الآن ملکهی فهمِ زبان فارسی را پیدا کرد، اما ملکهی گویشِ زبان فارسی را ندارد؛ اشتداد و ضعف نیست که بگوییم این ضعیف است، کم کم قوی میشود.

کسانی هستند به راحتی متن را میخواند، اما نمیتواند بنویسد. میگوییم چند سال است متن میخوانی؟ میگوید ۷۰ سال. میگوییم هیچ میتوانی بنویسی؟ میگوید نه، نوشتن را تمرین نکردم. آخر نوشته را داری میخوانی، خب کم کم هم بنویس که این ضعیف، شدید بشود! دو شأن است. یعنی نوشتن با دست، با خواندنِ متن دو شأن روح است؛ نه یک شأنی که قوی بشود. حال در مسائل شرعی گاهی است که اصال ًارتکازیاتی داریم که تا ننویسی، نمیشود. یعنی **تا متشرّع نباشی، تا عمل نکنی نمیآید.** شما میگویید آخر من ۵۰ سال است کنار دست رانندهام، فضول بودم، همیشه نگاه میکردم دست و پای او را دیدم. در اینکه این شخص وقتی میخواهد رانندگی کند، کارش آسان است شک نداریم. اما الآن وقتی نگاه کردن خیلی شدید شد، دیگر راحت ماشین را میبَرَد؟ نه. در عمل یک چیزهایی به او داده میشود که در نگاه کردن نیست.

علوم شناختی

الآن یک علم جدیدی است، تفحص بکنید خوب است، کتاب هم نوشته شده،اسمش را علوم شناختی[2] میگذارند. یعنی یکی از علومی است که ۵-۶ تا علم هم دست به دست هم دادند، میگویند علوم شناختی. زبانشناسی یکیاش است، اعصابشناسیِ مغز یکیاش است، روانشناسی یکیاش است.این ها با هم، علوم شناختی میشوند که از حیث کار تجربی، پایهی همهشان عصبشناسی است.

به جای شناخت، آن که مقصودشان است باید بگوییم علوم بدنی. اصالً ما میخواهیم ببینیم بدن چه بر سر بچه میآورد، از شکم مادر تا الآن که ۷۰ ساله است. اصل رویکردشان خیلی خوب است، یک امیدهای حسابی در این است. ولی الآن پر از مزخرفات است برای بعضی از چیزهایی که هنوز مبادیاش فراهم نشده است، دارند نظریهپردازی میکنند.ولی خیلی عالی است. خیلیها بعضی بحثهای کلامی را میبینند، تا با این علوم شناختی آشنا میشوند یک دفعه جا میزنند که ای وای این ها دیگر برای همه کتابهای ما را عوض کنند. ابداً این چنین نیست. اصالً خیالات است که این ها عوض بشود.

مثال رادیو

من باراه مثالش را هم زدم. رادیو خب حرف میزند. یک کسی میگوید که من ماجرا را ول کن نیستم. میروم در تار و پود این رادیو، تا آن آقایی که درونش دارد حرف میزند را پیدایش کنم. این رویکرد، رویکرد خوبی است. چرا نگران هستید؟ میگویید بابا اگر دنبال این رفت، خرابش میکند. نه، اتفاقاً این رویکرد خوب است، در تار و پود رادیو میرود، تمام ذراتش را بررسی می کند. بعد مطمئن میشود که آن گوینده، در این رادیو نبود.

مغز بشر را، نخاع را، روح را، عصب را بررسی میکنند. و عجایب است، شوخی نیست. واقعاً در عصبشناسی، بعداً میبینند سر از بینهایت در میآورد. شوخی نیست ، چه کار کرده خدا! فقط خودش میداند. هنوز بچه کجا میداند؟یک ذره. الآن انتظار دارند در علوم شناختی همه چیز را از این بدن بیرون بکشند،تصریح میکنند. میگویند:«ما کاری با بیرون بدن نداریم. چرا میگویید روح؟ همه این ها را بشناسید همه چیزش درست میشود» خیلی خوب است، بعد اینکه تمام ِچند

میلیارد ای بیشتر این سلولها[3] را باز کردید، تک تکش کارهایش را فهمیدید، در آن فضا مطمئن میشوید یک اموری از جای دیگر هم میآید. این یک چیز واضح و آشکار است برای پیشرفت علوم.

جایگاه علوم شناختی در بحث های طلبگی

علوم نشانهشناسی، علوم شناختی از علومی است که هر چه رویش طلبگی کار بکنند و مقدماتش را هر چه این علوم پیشرفت کرد، مطلّع باشند نفع میبرند. این ها علوم مهمی است. نافع است برای کسی که خبر داشته باشد. اما اگر این ها را وحی بداند، دل به آن ها بدهد ضرر میکند.اما مطلع باشد ولی اسیر این ها نباشد، خیلی نفع میبرد.

آقای قائمی نیا، دو تا کتاب نوشتند: معناشناسی قرآن وبیولوژی نص[4]. شروع خوبی است؛ شروع خوب به این معنا که اصل جاده خوب است، اما هنوز یک مراحلی هست که اگر بخواهیم آن ها را تمام شده حساب بکنیم و در تفسیر پیاده بکنیم ،صدمه میخوریم. این طور نیست؛ هم خود علم نیاز به پیشرفت بیشتر دارد، هم کار با تلاش یک نفر، سر نمیرسد. باید بیشتربه بحث و

مناظره و این ها بیافتد[5]. ولی اصلش خیلی خوب است در اینکه جمع بین نظر است و تجربهی لمسی، خارجی.

رابطه فعالیت عملی با شناخت

یکی از پایههای ِاین علوم شناختی، این است که بدن تا خودش فعالیت نکند، تا بچه راه نیفتد،

یک کارهایی را بدنی نکند اصالً بعضی چیزها حاصل نمیشود[6]. یکی از مطالب مهم ِ علوم

شناختی است. ، یعنی همه‌اش درک نیست. اگر بچه‌ای افتاده باشد، تا آخر کار بعضی چیزها را اصلاً درک نمی‌کند[7]. یعنی بعضی ایده‌های شناختی برای او حاصل نمی‌شود. حتماً باید بچه راه بیفتد، قوه‌ی عمّاله‌ی او وقتی فعال شد، قوه‌ی علّامه‌ی او چیزهایی را درک می‌کند که محال بود از غیر طریق این عمّاله درک بکند.

از مرحوم آقای مطهری داریم است می‌گفتند خدای متعال یک پختگی‌هایی هست که راه‌ش را دامادشدن و ازدواج قرار داده است. کسی بگوید من نابغه‌ی اعصار و قرونم؛ علم و فقه و این‌ها را نه دارد[8]. راه‌ش این است. بعضی چیزها راه‌ش عمل است؛ راه‌ش به چیزی تن دادن، شانه زیر بار گذاشتن و دل دادن است.

اعصاب بدن، اسم‌های مختلف دارد؛ چند جور است.اعصاب سمپاتیک -مثلاً برای فرار کردن یا حمله کردن -یا پاراسمپاتیک[9] این‌ها هر کدام تحلیلش جداست.

الآن کشف کرده‌اند که این قوه‌ی عمل کننده؛قوه‌ی فرمانده‌ی دماغ- آنجا که می‌گوید دستت را بالا ببر یا این کار را بکن- با آن قشر مغز[10] که کارش دیگر فرمان نیست، کارش درک است- قشر خاکستری،کارش درک مطالب است؛ درک معناست-می‌بینند این با آن در همدیگر تأثیر دارند، به تمام معنا با همدیگر مرتبط‌اند.وقتی پیشرفت کرد برایشان واضح می‌شود که اصلاً اگر مغز این فرمان را در کنش و واکنش، نده، بخش‌ِدیگر‌ِمغز که درک یک چیزی را می‌خواهد بکند اصلاً فعال نشده است. قوه‌ی عمّاله باید تحریک کند تا آن منطقه‌ی مغز درک کند.

خاطرات مستر همفر

حاج آقا -ولو بعضی‌ها دیدم در این کتاب خدشه‌هایی دارند، می‌گفتند- تصریح می‌کردند که کتاب همفر، شواهد صدق دارد. آن قدر حاج آقا این را قبل از درس تکرار کرده بودند، من بعد از چندین سال این کتاب را خواندم، دیدم اوّل تا آخرش را مثل این‌که خوانده‌ام. این‌طور حاج آقا تکرار می‌کردند یکی از چیزهایی‌اش که می‌فرمودند همین بود که گفته بود آن خود جاسوس، همفر، می‌گوید بریتانیا برگشتم، رفتم یک اتاقی وارد شدم دیدم ۵نفر نشسته‌اند[11]، نحو لباس پوشیدن‌شان همان نحو لباس پوشیدن علمایی بود که در استانبول و در جاهای دیگر در بلاد اسلامی دیده بودم .به من گفت از این‌ها هر چه می‌خواهی بپرس. می‌گفت پرسیدم تعجب کردم، سؤالاتی که همان جا پرسیده بودم همان جوابی که در آنجا گفتند این هم همین‌جا جواب داد. فقط یک کلمه هم به آن اضافه کرد[12] . منظور، می‌شود که چند مسیحی بروند در رشته‌های کار بکنند که پاسخگوی مسائل حنفی و حنبلی و این‌ها باشند مثل خود آن‌ها. هیچ کس نفهمد که این‌ها مسیحی‌اند. این‌ها جواب‌ها، جواب‌های کلاسیک است. جواب‌های طوطی‌وار یاد گرفتند، یا در کلاس استدلال صغری و کبرایش را بلدند می‌گویند. این، غیر از التفقه فی الدین است. و لذا آن کسی که در لندن است، این ارتکازی را که ما می‌گوییم ندارد. یعنی ذهن او، در بحران‌های فعال بشود برای این‌که آن خلأ یک خانه‌ی جدول را پر کند، نمی‌تواند. تفاوت هم اینجا ظاهر می‌شود. ملاحظه می‌کنید. به عبارت دیگر یک غذای مطبوخی که از مواد اولیّه با درجه‌ی حرارت خاص پخته بشود همه با هم، این طور نیست. یک چیز تصنعی است.

[1] علوم نرم ای دانش نرم (Soft science)، به زمینه‌هایی از دانش اطلاق می‌شود که برعکس علوم سخت، به ریاضی‌شدن، به صورتی دقیق، بیان شدن، قابل تکرار یکسان در تجارب و آزمایش‌ها بودن، ای عینی و آفاقی (objective) بودن، تن نمی‌دهند.در مقابل،علوم سخت ای دانش سخت (Hard science)، به زمینه‌هایی خاص از علوم طبیعی، از جمله فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی و بخش‌های متعددی از زیست‌شناسی، اطلاق می‌شود.(سایت ویکی پدیا)در این جا مقصود از نرم بودن،غیرقابل ارائه بودن است.

[2] علوم شناختی اصطلاحی برای «علوم ذهن‌شناسی (علم های شناخت ذهن) است که توسط اولریک نیسر انتخاب شده و به طور ساده به صورت «پژوهش علمی درباره ٔذهن و مغز» تعریف می‌شود و امروزه علوم شناختی یکی از شاخه‌های علوم تجربی (science) محسوب می گردد. این رشته دانشگاهی شاخه‌های میان‌رشته‌ای می باشد که از ادغام و هم افزایی رشته‌های مختلفی مانند روان‌شناسی، فلسفه ذهن، عصب‌شناسی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، علوم رایانه و هوش مصنوعی تشکیل شده‌است. این علم به بررسی ماهیت فعالیت‌های ذهنی مانند تفکر، طبقه‌بندی و فرایندهایی که انجام این فعالیت‌ها را ممکن می‌کند می‌پردازد. به صورت مشخص‌تر از جمله اهداف اصلی این رشته پژوهش در زمینه ادراک و بازشناسی، توجه، حافظه و یادگیری، زبان، استدلال و تفکر، قضاوت، برنامه ریزی، تصمیم گیری و ... است.در واقع علوم شناختی به بررسی این مطلب می پردازد که ذهن چگونه از خود و جهان و جامعه شناخت پیدا می‌کند. عوامل تاثیرگذار بر شناخت ذهن چه عواملی هستند. که عوامل را به طور کلی به دو بخش درونی و بیرونی می توان تقسیم کرد. عوامل درونی نیز دو قسمت کلی است عوامل فیزیکی بدن و عوامل روانی و ذهنی فرد و از طرف دیگر عوامل بیرونی از قبیل فرهنگ جامعه، اخلاق جامعه، اقتصاد جامعه و ... . همه این عوامل در شیوه شناخت ذهن از واقعیت ها تاثیرگذار است. (سایت ویکی پدیا)

[3] تعداد سلول‌های بدن انسان حدود ۳۷٫۲ تریلیون تخمین زده شده‌اند.(همان)

[4] عصر جدید، عصر متدولوژی های جدید است. برای اندیشمند دینی در فضای این متدولوژی ها، پاسخ این پرسش فوق العاده اهمیت دارد که کدام یک از آن ها را باید پذیرفت؟ و اگر آن ها را در فهم متون دینی به کار بندیم، چه نتایجی را نصیب مطالعات دینی خواهد کرد؟ به یقین، مطالعات زبان شناختی به طور عام جایگاه ویژه ای در این میان دارند. زبان شناسی و رشته های مرتبط با آن در قرن بیستم، پیشرفت چشم گیری داشته اند. از این رو، توجه به دستاوردهای زبان شناسی و حوزه های مجاور آن، امری اجتناب ناپذیر در مطالعات دینی است. این نکته نگارنده را واداشت تا به مطالعات گسترده ای در این زمینه روی بیاورد و پیامدهای آن را در زمینه تفسیر بررسی کند. محصول این مطالعات، دو اثر مستقل، ولی مرتبط با هم بوده است:بیوولوژی نص و معناشناسی شناختی قرآن. اثر اخیر همراه با بیوولوژی نص، کل برنامه و روش تفسیری نگارنده را دربرمی گیرد. معناشناسی شناختی قرآن با بیوولوژی نص دو تفاوت عمده دارد: اولاً، بیوولوژی نص، نظریه ای جامع در باب تفسیر قرآن است. بر طبق این نظریه، تفسیر، فعالیتی است که در دو ساحت مختلف صورت می گیرد: ساحت روابط درونی و ساحت روابط بیرونی. مفسر، هم باید روابط درون نص را بررسی کند و هم به روابط بیرونی نظر کند و نص را در فضای متون دیگر بخواند؛ اما این اثر، نظریه جامع در باب تفسیر نیست؛ بلکه صرفاً به روابط درون نص مربوط می شود. اثر حاضر به این مسئله می پردازد که روابط درونی قرآن را باید چگونه فهمید و معناشناسی نص باید بر اساس کدام اصول و مبانی سر و سامان یابد. ثانیاً، در سطح روابط درونی، معناشناسی های گوناگون می توانیم داشته باشیم. معناشناسی شناختی یکی از انواع مختلف معناشناسی است که می توان در تحلیل آیات قرآن، آن را به کار گرفت؛ البته به اعتقاد نگارنده، این نوع معناشناسی، مزایا و قابلیت های فراوانی دارد و از جهات بسیاری بر دیگر انواع

معناشناسی ترجیح دارد؛ ولی می توان بسیاری از آن ها را در یک چارچوب به کار گرفت. بی تردید، بیولوژی نص، دیدگاهی جامع و اجتناب ناپذیر را پیش می کشد(مقاله بررسی کتاب معنی شناسی شناختی قرآن،سایت راسخون).

[5] به عنوان نمونه می توان به مقاله ی «جستاری در معناشناسی شناختی و کارآیی آن در خوانش قرآن کریم»اثر آقای محمدباقر سعیدی روشن، در نقد مدعای این کتاب ،اشاره کرد.

[6] دانشمندان سالها تصور می کردند که کار مخچه فقط تنظیم حرکات بدن است، ولی بعدها مشخص شد که مخچه در یادگیری هم نقش مهمی دارد.

دانشمندانی به نام هنریات لاینر و آلن لاینر بر مخچه تمرکز داشتند و اکتشافات مهمی کردند.آنها متوجه شدند که:در هنگام بازی کردن، مخچه تحریک می شود.□□□□ □□□□ □□□□□ □□□ □□□ □□ □□□□□

این رشته‌ها نه‌تنها اطلاعات ِ قشر مخ را داخل مخچه می‌کنند، بلکه آن‌ها را به قشر مخ بازمی‌گردانند. اگر این ارسال منحصر به عملکرد حرکتی بود، پس چرا ارتباطی چنین قدرتمند در هر دو جهت در تمام نواحی مغز توزیع‌شده است؟رابرت دو،عصب‌شناس دانشگاه پورت لند، ثابت کرد که **حرکت و تفکر** باهم ارتباطی نزدیک دارند. مخچه‌ی یکی از بیماران او آسیب‌دیده بود. شگفت‌آور این بود که عملکرد شناختی‌اش(یادگیری و تفکر) دچار مشکل شده بود. بدین ترتیب دیگر کسی نتوانست ارتباط بین حرکت و تفکر را انکار کند.

اما حرکت و بازی چه اهمیتی در یادگیری دارد؟محرک‌های داخل تارهای عصبی، از مخچه به بقیه‌ی قسمت‌های مغز، ازجمله سیستم بینایی و قشر حسی، پسوپیش می‌شوند.این کنش‌ها به حفظ تعادل، تبدیل تفکر به عمل و هماهنگی حرکات کمک می‌کنند. به همین علت است که بازی‌هایی چون تاب خوردن، غلت خوردن که حرکت گوش داخلی را تحریک می‌کنند بسیار ارزشمندند.

پیتر استریک ارتباطی دیگر کشف کرد. کارکنان او، مسیری را از مخچه به بخش‌هایی از مغز یافتند که در حافظه، توجه و درک فضایی نقش دارد.جالب آنکه آن بخش از مغز که حرکت را پردازش می‌کند، همان بخشی است که یادگیری را پردازش می‌کند.درواقع تحقیقات کلاسی، بالینی و زیست‌شناختی بنیادینی وجود دارد که از این نتیجه حمایت می‌کنند و همه بر این باورند که بین تفکر و حرکت رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد.پرسیکات نشان می‌دهد: که اگر حرکات ما دچار مشکل شدند، مخچه و ارتباطات آن با مناطق دیگر مغز لطمه می‌بینند.(مقاله نقش بازی در یادگیری،سایت روش تدریس)

[7] پژوهش های متعددی در این زمینه با موضوعاتی از قبیل «بررسی تأثیر فعالیتهای بدنی و مهارتهای ادراکی-حرکتی بر یادگیری مفاهیم ریاضی» یا «اثربخشی مهارتهای ادراکی-حرکتی بر عملکرد خواندن، نوشتن و ریاضی دانش‌آموزان دارای اختلال یادگیری خاص» صورت گرفته است که در بستر اینترنت قابل مشاهده است.

[8] تجربه‌هاي خيلي قطعي نشان داده است كه افراد پاك مجرّد كه براي اينكه بيشتر به اصلاح نفس خودشان برسند، به اين عنوان و به اين بهانه ازدواج نكرده‌اند و يك عمر مجاهده نفس كرده‌اند، اوّلاً اغلب‌شان در آخر عمر پشيمان شده‌اند و به ديگران گفته‌اند ما اين كار را كرديم، شما نكنيد. و ثانياً با اينكه واقعاً مرد بودند، در فقه و اصول مجتهد بودند، حكيم و فيلسوف بودند عارف بودند، تا آخر عمر و مثلاً در هشتادسالگي باز يك روحيه بچگي و جواني و يك خامي هايي در اينها وجود داشته است. مثلاً يك حالت سبكي خاصي كه گاهي يك جوان دارد، مي‌بيني همان حالت در اين آدم هشتاد ساله هست. و اين نشان مي‌دهد كه يك پختگي هست كه جز در پرتو ازدواج و تشكيل

خانواده پيدا نمی‌شود، در مدرسه پيدا نمی‌شود، در جاده با نفس پيدا نمی‌شود، با نماز شب پيدا نمی‌شود، با ارادت به نيكان هم پيدا نمی‌شود. اين را فقط از همين جا بايد به دست آورد و لهذا هيچ وقت نمی‌شود كه يك شيش اي كارديناال به صورت يك انسان كامل در بيايد، اگر واقعا در كارديناالی خودش صادق باشد... جاده هم خودش يك عاملی است كه جانشين نمی‌پذيرد؛ يعنی امكان ندارد كه يك مؤمن ِمسلمان ِجاده رفته و يك مؤمن ِمسلمان ِجاده نديده، از نظر روحيه يك جور باشند. انسان در شرايطی قرار بگيرد- ما كه قرار نگرفته‌ايم و نمی‌دانيم اگر در آن شرايط قرار بگيريم چه از آب در می‌آيد- كه با كسی روبروست و او به روی وی اسلحه كشيده، در لحظه‌ای بايد تصميم بگيرد، شور ايمانی‌اش چنان ثابت و پابرجا باشد كه در آن لحظه مرگ°خودش را به خاطر دين و ايمانش در كام اژدهای مرگ بيندازد. كاری كه از اين عامل ساخته است، از عامل‌های ديگر ساخته نيست. (مجموعه آثار استاد شهيد مطهری (تعليم و تربيت در اسلام)، ج22، ص: 941-942) روان انسان اينطور است؛ بعضی عوامل هستند كه تا انسان كالس آن را طی نكند آن پختگی مخصوص را كه بايد پيدا كند، پيدا نمی‌كند. مثلاً ازدواج از نظر اسلام از چند جنبه مقدس است. برخلاف مسيحيت كه تجرّد در آن تقدس دارد، در اسلام تأهّل تقدس دارد. چرا اسلام برای تأهل تقدس قائل است؟ يكی از موارد تقدسش جنبه تربيتی روح انسان است. يك نوع پختگی و يك نوع كمال برای روح انسان هست كه جز به وسيله تأهل پيدا نمی‌شود. يعنی اگر يك مرد يا يك زن تا آخر عمر مجرّد بماند و لو اينكه تمام عمرش را رياضت بكشد، نماز بخواند، روزه بگيرد، به مراقبه و مجاهده با نفس بگذراند، در عين حال يك نوع خامی در روح اين آدم مجرد هست و علتش اين است كه متأهّل نشده است؛ چه زن ِمجرّد باشد چه مرد مجرّد. اين است كه اسلام تأهل را سنت می‌داند و يكی از جهات آن تأثير در تربيت و پختگی روح انسان است. ممكن است بعضی اشخاص بگويند ما اگر متأهل نيستيم ولی باألخره به حال عزوبت باقی نمی‌مانيم. نه، مسئله تأهل، اختيار همسر كردن، متعهد شدن در مقابل يك همسر و بعد متعهد بودن در مقابل فرزندان است كه روح انسان را پخته و كامل می‌كند. چيز ديگر جانشينش نمی‌شود. عواملی كه در تربيت انسان مؤثر است، هر كدام به جای خود مؤثر است؛ هيچ كدام جای ديگری را نمی‌گيرد. هجرت و جهاد هم عواملی هستند كه چيز ديگری جای آنها را نمی‌گيرد.(مجموعه آثار استاد شهيد مطهری (آزادی معنوی)، ج23، ص: 596)

[9] اعصاب سمپاتيک(Sympathetic nervous system) يا (SNS) و پاراسمپاتيک (دستگاه عصبی خودمختار) به عملکرد بخش‌های خاصی از بدن از جمله فشار خون و ميزان تنفس نظم می‌دهد. اين سيستم **بطور خودکار کار می‌کند،** يعنی بدون اين که شخص بطور خودآگاه نقشی درآن‌ها داشته باشد. دستگاه سمپاتيک پاسخ‌های گرزی ای نبرد را تنظيم می‌کند. اين دستگاه بدن را برای صرف انرژی و مقابله با تهديدهای بالقوه محيط آماده می‌کند. هنگامی‌که انجام عملی نياز باشد، دستگاه سمپاتيک با افزايش ضربان قلب، افزايش ميزان تنفس، افزايش جريان خون به عضلات، فعال کردن ترشح عرق و اتساع مردمک چشم واکنش نشان می‌دهد. اين به بدن اجازه می‌دهد تا در موقعيت‌هايی که نياز به اقدام فوری وجود دارد، سريع پاسخ دهد. در برخی موارد، ما بايد بايستيم و با تهديد مقابله کنيم، در حالی که در برخی موارد ممکن است از خطر فرار کنيم.

دستگاه پاراسمپاتيک به حفظ عملکرد طبيعی بدن و تدابير فيزيکی کمک می‌کند. هنگامی که تهديد برطرف شد، اين دستگاه ضربان قلب، تنفس و جريان خون به عضلات را کاهش داده و مردمک چشم را منقبض می‌کند. دستگاه پاراسمپاتيک اجازه می‌دهد بدن را به حالت استراحت طبيعی برگردانيم. وبطور کلی کار اعصاب پاراسمپاتيک اين است:عملکرد بدن را طی موقعيت‌های معمولی کنترل می‌کند.معمولا وظيفه اعصاب پاراسمپاتيک محافظت و ترميم اندام‌هاست.(مقاله اعصاب سمپاتيک و پاراسمپاتيک به زبان ساده؛سايت دکتر مجازی)

[10] قشر مخ لايه نازکی از جنس ماده خاکستری است سطح مغز را می پوشاند.قشر مخ، مرکز بسياری از اعمالات ارادی بدن و مرکز پردازش اطلاعات حسی در مغز می باشد که چين خوردگی های اين لايه به پردازش بهتر اطلاعات حسی کمک می نمايد.اين لايه از سلول‌های عصبی مغز تشکيل

شده است.علت خاکستری رنگ بودن این لایه بیرونی مخ، تجمع جسم سلولی تشکیل دهنده آن می باشد.ضخامت آن در نواحی مختلف مغز متفاوت است اما تقریباً در همه جا ضخامتی بین ۲ تا ۴ میلیمتر دارد.

قشر مغز مسئول کلیه رفتارهای ارادی انسان است. رفتارهای شناختی (cognitional) انسان نیز از این راگان سرچشمه می‌گیرند.

[11] یکی در جامه سلطان عثمانی که به ترکی و انگلیسی سخن می گفت؛دومی جامه شیخ الاسلام استانبول را به تن کرده بود؛سومی مانند شاه فارس بود و چهارمی مانند یک عالم درباری شیعه؛پنجمی چون یک مرجع تقلید شیعه در نجف(دست های ناپیدا؛خاطرات مستر همفر،ص ۴۸)

[12] من برخی مسائل را که از مرجع تقلید در نجف پرسیده بودم از این بدلی سوال کردم.گفتم آقا!آیا جایز است ما شیعیان با این حکومت سنّی متعصب بجنگیم؟بدلی اندکی اندیشید و گفت:به این دلیل که سنّی هستند جنگ با آن ها جایز نیست؛زیرا مسلمانان بردارند.اما از این جهت که آنان امت را آزار و شکنجه می کنند جنگ با آن ها جایز است و این از باب امر به معروف و نهی از منکر است تا دست از آزار ما بکشند و چون دست کشیدند به حال خود رهایشان می کنیم....گفتم آقا مگر پاکیزگی از ایمان نیست؛پس چرا صحن شریف،خیابان ها،کوچه ها و حتی مدارس علمیه این گونه آلوده است گفت بی تردید پاگیزگی از ایمان است اما چه کنیم که آب، کم است وحکومت، ارزشی به پاکیزگی نمی دهد.از پاسخ های بدل به شگفت آمدم زیرا همچون جواب های مرجع‌ِدر نجف بود بدون هیچ کم و کاستی اما این جمله که «حکومت، ارزشی به پاکیزگی نمی دهد» از خود او بود.(همان،ص۴۹-۵۰)

عامل فعّال شدن ارتکاز:

دَوَران

یکی از مواردی که خیلی این ارتکاز در ذهن متشرعه فعال می‌شود، موارد دَوَران است. موارد دوران، خیلی مهم است. الآن ببینید یک کسی دارد می‌میرد، دو چیز دارد: یکی آب نجس، یکی خمر. کدام را بخورد که نمی‌رد؟معلوم است؛ آب نجس. فتوا هم دادند. آبی که نجس است، متنجس است، مقدم بر خمر است که عین نجس است. این هم حال باید دنبال دلیل بگردد؟ متحیر؟ما نمی‌دانیم. گفتند: ارتکاز متشرعه می‌گوید که آن مقدم است؟!

خیلی از این دوران‌ها در کتاب اطعمه و اشربه بود. در کتاب‌های فتاوا هست، در جواهر و این‌ها هم هست. به نظرم در کتاب حدود هم در بخش دفاعش بود.

می‌خواهیم بگوییم از مجموعه خطابات کاری می‌آید که یک چیزی ایجاد کند به ذهن فقیه که بگوید از مجموعه‌اش من چنین می‌فهمم. در دوران‌ها دیگر جای احتیاط هم نیست. فرض گرفتیم چاره‌ای نیست، یکی‌اش را باید انتخاب بکند. ای آب نجس بخور ای خمر. چه کار بکند؟ مثلاً مُکره شده ای یک عالمی را بکشد ای یک فرد عادی را. چه کار بکند؟

عامل کشف ارتکازات:

انس به کلمات شارع

هر فقیهی آنَس باشد به کلمات شرع،در ارتکاز شرعی قویتر است. در اینکه هر فقیهی هر چه جلو میرود ارتکازی اشمل، اتم، اقوم، ارسخ پیدا میکند حرفی ندارم،چون نظام، ذو مراتب است در علم شارع. چرا؟ چون علم شارع، در تقنین الی تناهی است.[1]

---

[1] برخی از راه های کشف ارتکازات در کلمات علما مورد اشاره قرار گرفته است.به عنوان نمونه مرحوم آیه الله بروجردی عدم طرح سوالات از سوی اصحاب در یک مسئله را شاهد بر ارتکازی بودن آن نزد متشرعه می داند.مثلاً در مسئلهی ستر وجه مرأه می فرمایند: هذا كلّه مضافا الى ارتكاز ذلك بين المسلمين بحيث يرى مستنكرا عندهم. و لعله لذا لم يرد في خصوص وجوب ستر الوجه و حرمة كشفه من الأصحاب و الأئمة عليهم السلام سؤالا و جوابا، فان بناء الأصحاب في نوع الاحكام على السؤال عما لا يدل عليه ظاهر القرآن الكريم أو اختلف فيه العامة.(تقریر بحث آیة العظمی البروجردي في القبلة، الستر و الساتر، مکان المصلي، جلد: ۱، صفحه: ۶۴)

ای از سوال در مورد فروع یک مسئله بدون اشاره به اصل آن، ارتکازی بودن یک مطلب نزد عموم را نتیجه گرفته اند: و بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن احمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن الرجل يصيب ثوبه الشيء ينجسه فينسى أن يغسله فيصلي فيه، ثم يذكر انه لم يكن غسله أ يعيد الصلاة؟ قال لا يعيد قد مضت.

فإن الرواية باعتبار اشتمالها على عدم وجوب الإعادة على من علم النجاسة ثم نسي و صلى، و ان لم تكن معمولة عليها في الجملة أو مطلقا الا انها تدل على اشتراط الصلاة بطهارة الثوب كان امرا ارتكازيا مسلما عند الأصحاب و لذا وقع السؤال غالبا عن الأمور الطارية على هذا الشرط من الغفلة و النسيان و عدم العلم.(همان،ج ۱،ص ۲۹۸)

مانع فعلیّت ارتکاز:

ممارست با مطالب کلاسیک

گاهی ممارست با کتاب و مطالب کلاسیک، مقداری انسان را از آن ارتکاز محجوب میکند. آن ارتکازات، خیلی صاف نمیماند.می بینید اشکال کلاسیک، رهزن ِفقیه شده است. در المنطق میگفتید بدیهی نیاز به فکر ندارد، اما این طور نیست که همه قبول کنند. یکی از شرایط بداهت ِبدیهی، فقدان الشبهه بود[1]. یعنی با اینکه بدیهی است، اما میشود یک کسی در یک شرایطی دچار شبهه بشود و بدیهی را قبول نکند. دچار شبهه شده است، نتوانسته شبهه را جواب بدهد؛ امر ِبدیهی ِواضح را انکار کرده است.

ما اگر قرار شد ارتکاز را با تنقیح مبادایش بپذیریم ،به نتایج بسیار خوبی میرسیم. یعنی آن جایی هم که فقیه ای فقاهتی، خلاف ارتکاز فتوا دادند وجهش را میفهمیم.میگویید دارند استدلال میکنند:صغری، کبری، این هم نتیجهاش. خب در این فضا شما میگویید ما ارتکاز داریم، این هم استدلال ِاین فقیه. این استدلال ِکلاسیک ِفقه، رهزن او شده است. در جواب کلاس،گیر هستند.این مطلب، مانعی ندارد؛جلوگیر ِما نیست.

من نظیر این ها را خیلی برخورد کردم و دیدم. اختلاف فتواست، وقتی پیجویی میکنید، رمز اختلاف،مدوّنات است،مطالب ِ کلاسیک است،جواب استدلال است -معمولاً تدوین، متأخر از ارتکازات است. غیر از این نمیشود، هیچ راهی غیر از این نیست. شما وقتی میخواهید تدوین کنید، ذهن یک اقیانوس است که میخواهید این اقیانوس را در ظرفها بیاورید. همیشه تدوین علم، از آن کاری که ذهن علما میکند، متأخر است-رمزش این نیست که با اینکه هر دو مسلمان هستند، ارتکازشان دو تاست. همانی که اختلاف میکند وقتی میگویید چرا، میبینید یک مشکل کلاسیک دارد.این خیلی حل کردنش راحت است.

فقه عرفی

و لذا میگفتند فلانی فقاهش عرفیتر است. عرفیتر است نه اینکه اهل مسامحه است، ساده‌اندیشی است. اصلاً مقصود علما این نبوده. فقاهش عرفیتر است یعنی این قدرت را دارد که جواب مدوّن،حکومت نکند بر ذهن او به نحوی که آن ارتکازات صحیح را زیر پا بگذارد. ولی آن کسی که در این حد نباشد، فقاهش کلاسیک میشود.

گود ِاستدلال؛سر از کتاب برداشتن

حاج آقا بهجت میفرمودند که در گذشته بحث بوده علم کیست؟به تعبیر مرحوم آقا ضیا، ایشان میگفتند اینجا وقتی میگویید علم،باید در گود بیایید.علم ِدر گود باشد. یعنی بیایید در گود استدلال با طرفش حرف بزند. صغری و کبری بچینید.انصاف، این را میگوید، وجدان، این را میگوید،فایده‌ای ندارد. باید در گود بیایید.

بله اعلمیت در گود ِاستدلال ، حرف زدن و زبان داشتن در کلاس فقه و مناظره کلاسیک، یک چیز است.اما به تعبیر استاد، سر از کتاب برداشتن یک چیز دیگر است.واقعاً اینطور است. علمایی

درس خواندند، مثلاً ۵۰ سال، بعد از ۵۰ سال سر از کتاب برداشتند. این چیز کمی نیست. اما علمایی بودند می‌گفتند ما ۸۰ سال درس خواندیم سر از کتاب برنداشتیم. یعنی چه؟ سر از کتاب برداشتن یعنی به قوه اجتهاد رسیدن. سرش در کتاب باشد،آن باز هم کتاب است.خیلی بارهم جالب بود اینطور صاف و قشنگ مرحوم حاج آقا رضا بهاءالدینی ـ گویا مکتوب بود دیدم،خیلی هم طوالنی بود ـ حال خودشان را بیان کرده بودند. فرموده بودند ـ یادم نیست چند سال ـ بعد از سالها حس کردم حالا دیگر خودم دارم می‌فهمم[2]. حس کردم خودم می‌فهمم، یعنی سر از کتاب برداشتم.

حاج آقای بهجت زیاد می‌گفتند که مرحوم کاشف الغطاء می‌گفتند که حنفیها می‌دانند مرام ابوحنیفه چیست، ما که تابع امام صادق هستیم هیچ خبر نداریم؟ کور و کر و گنگ؟ آشیخ جعفر کاشف الغطاء هم می‌گفتند ما بین و بین اللوح المحفوظ . می‌گفتند می‌فهمیم چطور حنفیها مرام ابوحنیفه دستشان است، ما هم می‌فهمیم مرام امام صادق چیست[3]. این فهمی که اتفاقاً یک پشتوانه‌ی بسیار مهمش، عرف متشرعه است. عرف متشرعه شیعه که معصومین این را در ضمیر ناخودآگاه آن ها گذاشته‌اند، فقیه از این ها استفاده می‌کند.

---

[1] قلنا: ان العلم الضروري هو الذي لا يحتاج الى الفكر و انعام النظر.

و اشرنا إلى انه لا بد من توجه النفس بأحد أسباب التوجه. و هذا ما يحتاج الى بعض البيان:

فان الشيء قد يكون بديهيا و لكن يجهله الانسان، لفقد سبب توجه النفس، فلا يجب أن يكون الانسان عالما بجميع البديهيات، و لا

و يمكن حصر اسباب التوجه في الامور التالية: ...

٤ - (فقدان الشبهة). و الشبهة: أن يؤلف الذهن دليلا فاسدا بناقض بديهة من البديهيات و يغفل عما فيه من المغالطة، فيشك بتلك البديهة يضر ذلك ببداهة البديهي أو يعتقد بعدمها. و هذا يحدث كثيرا في العلوم الفلسفية و الجدليات. فان من البديهيات عند العقل ان الوجود و العدم نقيضان و ان النقيضين لا يجتمعان و لا يرتفعان، و لكن بعض المتكلمين دخلت عليه الشبهة في هذه البديهة، فحسب ان الوجود و العدم لهما واسطة و سماها (الحال)، فهما يرتفعان عندها. و لكن مستقيم التفكير اذا حدث له ذلك و عجز عن كشف المغالطة يردها و يقول انها (شبهة في مقابل البديهة). (المنطق، ص ۲۲-۲۳)

[2] [کار ما]در فقه و اصول، تقریرات درس دیگران بود و اوائل هم بنا بر ایراد و اشکال نداشتیم. بعد این فکر برای ما پیدا شد که می دیدیم گفته ها بی ایراد و اشکال نیست. نقد می کردیم و این افکار مال دیگران بود. اما در علوم دیگر نظرها همه برای خود ما بود و به جای دیگر جز کلمات ائمه نظر نداشتیم.(سیری در آفاق،ص ۶۰)

[3] از یکی از علمای نزدیک به عصر ما نقل شده که فرموده است: «هر مسئله‌ای که به شما القا شد، قبل از مراجعه به ادله‌ی ظنّیه، اول چیزی که در آن باید فکر کنید، به وجدانیات خود نظر کنید».

مرحوم کاشف‌الغطا نیز می‌گوید: حنفیها فتوای ابوحنیفه را می‌دانند، آیا می‌شود ما فتوای امام صادق علیه‌السلام را ندانیم؟!

این فرمایش یعنی چه؟ یعنی اگر نص هم نداشته باشیم، فتوای امام صادق علیه‌السلام را از ابوحنیفه از خود کتاب مستقل و فتوا ندارد، ارتکاز و سیره متشرعه می‌دانیم! با این‌که ابوحنیفه و محمدبن‌حسن شیبانی دو هرچه هست نقل و حکایت از فتوای اوست. یعنی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه هستند و کتاب دارند و هرچه مردم به ابوحنیفه نسبت داده‌اند به‌واسطه‌ی این دو شاگرد است. و معنای سخن اطغال‌الکاشف رحمه‌الله این است که قطعیات و ضروریات و یقینیاتی در مذهب است که فقیه با توجه به آن‌ها به فتوای امام صادق علیه‌السلام آشنا می‌گردد و نیازی به آرا و ادله‌ی ظنّیه پیدا نمی‌کند. (در محضر بهجت، ج۳، ص۱۲۳)

و گفت -خدا رحمت بکند کاشف الغطاء را-:فتوا را بگذارید برای زمان اضطرار و الا به ارتکازیات وجدانیات متشرعه عمل بکنید. ما به مذهب جعفر بن محمد صلوات الله علیه مگر عاجزتریم از حنفیه که به مذهب حنفیه عمل می‌کنند بدون یک کتابی از ابوحنیفه. بدون هیچ چیز الّا این‌که ابوحنیفه یک شاگردی داشت؛ ابویوسف. او جامع ِفتوای ِاو بود. به مردم می‌گفت فتوا را. او هم به شاگردش محمدبن حسن گفت و محمد بن حسن هم به مردم می‌گفت و گفتند که نشر مذهب ابوحنیفه به توسط محمد بن حسن شیبانی شده است. که می‌گویید که آن‌ها فتوای ابوحنیفه را بلدند، ما فتوای امامیه را بلد نیستیم؟ فتوای جعفریه را بلد نیستیم؟ ارتکازاتی دارد. یسرّوا ولا تعسّروا. خدا رحمت کند صاحب جواهر را. به شیخ فرموده بود: اقلل احتیاطاتک فان الشریعة سهلة. ما نمی‌خواهیم بگوییم احتیاط کار بدی است. می‌گوییم احتیاط جا دارد. گاهی مقید کردن مردم به این، خلاف احتیاط می‌شود. (درس فقه،کتاب الصلاة،جلسه 79)